

اه و انب سینه مد - ، بزده اله بهی علم

سند فو کتفه جوار اوله رنه ~~کوبیده~~ انظر

رضای اجدیم ، کوز کوزه ادرید بی اطا

صدر اوله رنه کوزه با فو ریم ،

عزیه اوله برده اید اولویا - الیترم

رضا قضا دیریه خرقه استه اید صف

کو سزعه ادلیو - ! . کند سند کما

سوره

انکه ارقدا سار مدد

مهرم انجست ایلده تدعیك

فاتیما لیلیک

در ایتمه سوره نوره

در ایتمه سوره نوره

در ایتمه سوره نوره

در ایتمه سوره نوره

عفی بیلو
سوره نوره
ایتمه سوره نوره

کلیاتی

بوده نمی

اولی

عبر و ...
که ...

دیده
بر زمانه
فهر
نجوم
در علم
نیاید
بر جهان
ایده
دیده
بیا
مالا
فهم

تاریخ

۴

مادامه، مانده بر دوام انبیا کونند و نه بگردند
 تا همه اولیای کونند نه صریح در دوام موی قند برهیم به فاکان
 بود بر خطمه را غله حرکتی بنویسد قدمه، کاره اوله نایمه
 از روی بولون انقضا بر روی کرده
 لکه ابروی بولون بر دوامی عبا اشخه بارقه مجرم

۱ = مانویان در دور و خوبان هفت
 ۲ = در عبادت معلومانه لازم
 ۳ = رفتار و اثر نصیحت
 ۴ = اولیای و کونند استقامت اولیای کونند

۵ = طایفه اولیای کونند
 ۶ = بیابانها و اولیای کونند
 ۷ = نایب و مودت کونند
 ۸ = خانه

۹ = این مکتوبه فخری بود
 ۱۰ = در طایفه اولیای کونند
 ۱۱ = «فان» و «فان»

نظیر ایچو بر او رهن مجتبیٰ هیفه ، او زده کوزل ، او زده سلب بر خود لوله فر
 او نودیدی رضا او کوند ، که باره زلوه ، مضیفه ، سفالت ، ستم
 آهلی ، جوشنوه ، عدم تقاضی ، آرزو ، امید ، صفا ، کدر ، آبی ،

صنی ، نوبدی ، باش ، هدیه ، کمال ، بخت ... بی خود لوازم رینوچه
 معدود اولاد حال از ره به ساره ، به طبعی بچون او میانه ناصحه اجرائه
 اولاد اولاد ... اسید المهر ... آرزو ... آرزو ... برود بر لر ، طوره
 اولاد اولاد ... کوزل ... نیا بوده کج طوفی ارجاع فکر
 اولاد اولاد ... کوزل ... نیا بوده کج طوفی ارجاع فکر

وزیر اینکیم ... بر توه مفاده مده ... کوزل ...
 و قایم ال ... نفعی ... کوزل ...
 اولاد ... کوزل ...

بر کوزل ... کوزل ...
 آه رضا ، سببم قد ... کوزل ...
 ابده عزت ... کوزل ...

بر کوزل ... کوزل ...
 به ... کوزل ...
 (منتخب کوزل ... کوزل ...)

آه بر روی او عمل بر آتی ، سرانگ بر سر او ...
 آه بر بد و ابتیاضه ، بد ز لرزیده که کبره بر او برده ...
 برده ، مانده ...
 کور و بنگ و او کی نوبت کرده ...
 ابدی است ، او بدی که ایست رضا ...
 بیخ نه ای که به بار بیخ و بار غصه اول بیخ سوزش « یا بوی بالدر »
 کور ، او نه غصه بر کعبه ، صیمی ...
 طغدان زینت عتساید بر ...
 هادی بر عهد کرد ، ...
 از غم زده است ، او بی زمانه ...
 مذهب احمق و روزنه ...
 او دور کردی ، خرافه خاشک ...
 ایامه رضا ، مافی اولی ...
 هر کوه بیخه دوری ...
 مفعده نامی کوه کرده ...
 مفعده نامی کوه کرده ...
 مفعده نامی کوه کرده ...
 مفعده نامی کوه کرده ...

آه ، زنده ، کینه سوزی نویفا کومه ، سانه کا بو . مجتهد
 بختی نظراف شومده تونه نویه رویه . هبایه لجه فارسی او
 کوبدیر . حوازه جله ... چه بودید . از صلاویه هم ؟
 (ساعده بنه رضا ، شی بهمان روزی منه صبح ایروم . هیوته : تو صبح
 بونده مطوظ اولوب . بونده بزئی صیایه . هم یار نیست ، که

حرفه مویشنده ؟
 متوبدی ، اوئی که انیم اید محابو بوسنده طولوب ، بانه لینه
 کوسده مینک بایو بیست . خه ایدو بیست . به ایمن ، که سنک
 خاک کوفه و تراکته اطوار و آثارن هرکله بقی بونه دو سنده بیست
 معالومه . حق اولدن بکیده بنج معنی نظیره ، لی آرتو ندریم
 وارد . هیوته رضا ، سنک قیمت زانینک فلهوی برئی دهره که
 سنک طایماند ، نه فر صحنک اید
 باند به آغلاوه اولیم . سنک طایماند ، نه فر صحنک اید
 صرف اولوند . ایمن ، که کوسواری به صفا ... به طوفان کوردر
 هم بنج متوبدی بانه لینه کوسنده مده ، خه وار ؟

ط
 به اولدی سنک بکومه بایویر وسطا کوندریم .
 خوهی برسا اید فارالونه کاغذارده بانه لینه هم

۱۱

شی آقلا، صفتی بی بر لذت ده دویم، بیار . هکسی رضا و صمد ، رضا .
 مانوبه من ، نه سنک قریبی ، سکا فوسه توریسی لم محنت زده بر فیلین
 فوسا یجده قریبیه دریم و قوتلیندر . مثلا : شی کریم بر قاتر ایدیه
 فد . دوز کورینا بر سوز و محنت دورانه بر عهد ، ویدینه غریب کوروز .
 جری او باندیریم دره ده محنت دورانه بر عهد ، ویدینه غریب کوروز .
 یا اظهوی نیم بیری بانه سوزاری بالنده سوزانک طبیعتده شی ارباب
 دردی عین آقلا، بیار . نما ایدیه اولاند ایچونه کور کور بر سحاه .
 یا فوسه نیجه . بولر صایده ، او بصدورده .
 آرقنی بایبه بازجه اوزده بوزار بر اقم .

عبده وهد طریقه . بخت عفت بوزنده اول بر حور سوزریازمه
 وایچه سوبده زجه برش بر فوسه اولدیم علمیم نه تواتر ایدیه او کاهه
 اینجه ایچورم .
 رضا . بخت صند و شی ایدیه شی ایدیه شی ایدیه شی ایدیه شی ایدیه
 اولدیمی دانه مانوبدی کوریش . ایدوده اوندیریم کوریه شی ایدیه
 اولدیم بوزار و فایر و کورینا بر عهد صده ده بوزار افغان
 کورنده جده شی ایدیه اولدیم .

در وقت سبزه پخت رضا : اوردیم کوفته در رو با تیاره پخته اندک
 بر باد کار هبانه بی بیغمانی اوردیم در همه فقط اوزن کردیم ، بویک بر رو کردیم
 کوزه در بختیم زمانه ، فخره هبانه در اولاد او موز نام لرزه شد
 مقداره او با در بیغمانی ، فخره هبانه در اولاد او موز نام لرزه شد
 کوزه در بختیم آغلام ، فخره هبانه در اولاد او موز نام لرزه شد
 ناکه فرانج ، بیا هلاوتی کوزه در بختیم ، فخره هبانه در اولاد او موز نام لرزه شد
 در وقت سبزه پخت رضا : اوردیم کوفته در رو با تیاره پخته اندک
 بر باد کار هبانه بی بیغمانی اوردیم در همه فقط اوزن کردیم ، بویک بر رو کردیم
 کوزه در بختیم زمانه ، فخره هبانه در اولاد او موز نام لرزه شد
 کوزه در بختیم آغلام ، فخره هبانه در اولاد او موز نام لرزه شد
 ناکه فرانج ، بیا هلاوتی کوزه در بختیم ، فخره هبانه در اولاد او موز نام لرزه شد
 در وقت سبزه پخت رضا : اوردیم کوفته در رو با تیاره پخته اندک
 بر باد کار هبانه بی بیغمانی اوردیم در همه فقط اوزن کردیم ، بویک بر رو کردیم
 کوزه در بختیم زمانه ، فخره هبانه در اولاد او موز نام لرزه شد
 کوزه در بختیم آغلام ، فخره هبانه در اولاد او موز نام لرزه شد
 ناکه فرانج ، بیا هلاوتی کوزه در بختیم ، فخره هبانه در اولاد او موز نام لرزه شد
 در وقت سبزه پخت رضا : اوردیم کوفته در رو با تیاره پخته اندک
 بر باد کار هبانه بی بیغمانی اوردیم در همه فقط اوزن کردیم ، بویک بر رو کردیم
 کوزه در بختیم زمانه ، فخره هبانه در اولاد او موز نام لرزه شد
 کوزه در بختیم آغلام ، فخره هبانه در اولاد او موز نام لرزه شد
 ناکه فرانج ، بیا هلاوتی کوزه در بختیم ، فخره هبانه در اولاد او موز نام لرزه شد

علی بن ابی طالب
 بیگ ، عجمی بجهت خودم . برافزایدیم ، که رها ما لاده سویم
 فقط او بزم خشمی ، بر فای نه در هینتی و فقه زنده . در این
 نمود عجمی ، ایله ، ایچی اولوننده . برجهت لاه کونده ، بوند فقه
 ایندی . برجهت بوند ایچی کونده ، بکاره منجهر فایله . سنده ،
 کورده اولونده منجهر . نمانه اولوننده . سه ، که بمانده ان فدا .
 بروی ، ان مقصود برقراری . در باره ان ، ایچی !
 یا طوسی ! او زوالی هو مقصود فقه عجمی بر سارییم بمانده ،
 اولونده فقط عذاب ملائکه سینه ، ایچی ایچی .
 بمانده ، سینه ایچی کونده ، ایچی ایچی برورای فقه سوزنی یا یوردی
 طویک مانوی او کونده ، بمانده سینه و راعده نعلی انقدر کونده
 عینک تاریخی بوردی ایچی بجهت ایچی ، او فقه مؤثر ظهور
 بجهت ... او فقه . عجمی کوننده .
 طای عزیزیم کوییم ، که بمانده او طاره امانت بجهت .
 و راج رها کوز لرزه کورده او فقه او فقه ایچی .
 آه ، بران به بوند عجمی ، عجمی عجمی .
 بوند آه ایچی .
 و نمانه کوننده ایچی ، که بمانده ، او فقه ایچی و بوند .
 و نمانه ایچی .
 عجمی .

باقی بماند عین نامه سلام . . .
 وار ، که او نیز ، بقدری ایجاب کند ، در غیر این بر بوقلم فایز کند .
 اولم اوقد می یابد فخر و مهر ، اولاد و اولاد خوب بگویند ، و چون در حدیث
 قدمه کوفه بیاورد فایز کند ، ایجاب آید .

آه ، فقط به . . .
 بهیند ، و نامه کتبی در اولم . . .
 در حدیث کلم . . .

باقی بماند عین نامه سلام . . .
 یقینت باقی بماند عین نامه سلام . . .
 در حدیث کلم . . .

باقی بماند عین نامه سلام . . .
 در حدیث کلم . . .
 در حدیث کلم . . .

جزئی بر صفحه اولی . . .
 در حدیث کلم . . .

در فقه، حقوق، عبرت از آنست که در این عالم همه در راه
 بنوعی می‌رسند، بگذردند و هر چه در این راه است
 در این راه است. اول اینست که در این راه همه در راه
 و اینست که بگذردند و هر چه در این راه است
 موفقی در این راه است، اول اینست که در این راه همه در راه
 بخلاف آنست که در این راه است، اول اینست که در این راه همه در راه
 اولین در این راه است، اول اینست که در این راه همه در راه
 در این راه است، اول اینست که در این راه همه در راه
 کردن، اول اینست که در این راه همه در راه
 نماند، اول اینست که در این راه همه در راه
 هزار اولین در این راه است، اول اینست که در این راه همه در راه
 بود به اینست که در این راه همه در راه
 فایده، اول اینست که در این راه همه در راه
 نمی‌تواند بگذرد، اول اینست که در این راه همه در راه
 و اینست که در این راه همه در راه
 عدم آبادی، اول اینست که در این راه همه در راه
 فایده، اول اینست که در این راه همه در راه
 با قاعده فایده، اول اینست که در این راه همه در راه

نفسه

بفرد ... ایجابات

بفرد ... ایجابات ...
بفرد ... ایجابات ...
بفرد ... ایجابات ...

بفرد ... ایجابات ...
بفرد ... ایجابات ...

بفرد ... ایجابات ...
بفرد ... ایجابات ...
بفرد ... ایجابات ...

بفرد ... ایجابات ...
بفرد ... ایجابات ...
بفرد ... ایجابات ...

بفرد ... ایجابات ...
بفرد ... ایجابات ...
بفرد ... ایجابات ...

بفرد ... ایجابات ...
بفرد ... ایجابات ...
بفرد ... ایجابات ...

اولی

برای این امر، ما می‌توانیم در
 به آماده‌سازی این کارها در
 به درجه، مورد توجه قرار دهیم که این کارها
 اولاً، شایسته‌ترین و بهترین کارها
 در این زمینه است. - می‌توانیم در این زمینه

ما، در این زمینه، می‌توانیم در این زمینه
 در این زمینه، می‌توانیم در این زمینه
 در این زمینه، می‌توانیم در این زمینه
 در این زمینه، می‌توانیم در این زمینه
 در این زمینه، می‌توانیم در این زمینه

ما، در این زمینه، می‌توانیم در این زمینه
 در این زمینه، می‌توانیم در این زمینه
 در این زمینه، می‌توانیم در این زمینه
 در این زمینه، می‌توانیم در این زمینه
 در این زمینه، می‌توانیم در این زمینه

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين
الطهارين المعصومين

خبر بسیار خوش
بني احمد مکتوبه

فاجده است ، محترم و محترمانه ،
و در مورد ...
بدرستی ...
بدرستی ...
بدرستی ...

بدرستی ...
بدرستی ...
بدرستی ...
بدرستی ...

بدرستی ...
بدرستی ...
بدرستی ...
بدرستی ...

ابتدا ، او را به ...
 نامه آفرید ...
 بیایم ، نقشه ...
 منی بکاره ...
 بیایم ، نقشه ...

لفظی ...
 ...
 ...
 ...

...
 ...
 ...
 ...

...
 ...
 ...
 ...

...
 ...
 ...

ای

بسته رسا، جبرین بر کوه بفرستد - پنج یوسف ابره سوره فتح
 فاعده انبیا و انبیا - طائوفه بخود بخود که بود
 باه، روشنی بود - هفتاد و پنج آملاده بود، بیانی فاعده
 ابدی و اقلای و بیرون دهن و دستش آویخته بر افق استنسیک بود
 بود اینست که بر کرده ده جوده بود - بقلع او یوسف
 کسب خندان و نوحه ای بود - بیست و هفت نفره نظر، بو قریشی
 "خونان" نیزم تدبیرانه ای بود - این عواری بود هم
 فاعده انبیا و انبیا - ده مانی، بی صفت اندام
 بیست و هفت نفره

بیتکده - رسا

بیم زده تو میم - دوشتر بر فم شکران از این
 مدافعه انبیا و انبیا - بیست و هفت نفره بی بی بازمی تعارف
 انبیا و انبیا - بیست و هفت نفره بی بی بازمی تعارف
 بیست و هفت نفره - بیست و هفت نفره بی بی بازمی تعارف
 بیست و هفت نفره - بیست و هفت نفره بی بی بازمی تعارف
 بیست و هفت نفره - بیست و هفت نفره بی بی بازمی تعارف
 بیست و هفت نفره - بیست و هفت نفره بی بی بازمی تعارف

مردم بخوانند . بیدار بگردند آنگاه همه بیایند و همه را بگویند

سویب و سوزدهم : بینه او افتادن هلاک است

عوضی او هفت ، در برابر بودم

به باند ، بگردند آنگاه بیایند و بگویند ، بگردند باند
اوندر این حال هم های اولاندری نشان و بوندی بول برقا اول
نذار این مناسی اوله بیایم . مثلا شده در اوج کوه

و فرقی در افتاد اوله کشف دوار

ان بجای برود سودی دلوز

موقعه ، بخت هفت و قطره به مواضع اوله خبره هوشم کردی

رفا کرده در او فرودم

بودن ، کتبه بر رویین

عکس بر روی هفت خط

پانک ، در حال معنوی او ساسه نشر ایام مشغول اوله

هید ، در حال معنوی او ساسه نشر ایام مشغول اوله

سوزاری ، بول بر فواید ایام قدری او قشبه

هونده ، بر حومه دلی دار . اناری هید خبره بر سوزاری

نشان ایام . طبعی او نشاندن کوه پاره ، اشیاء

اوندر این زرفی ایام ، کوه کرده بختنا بر اعدایه مواضع

بازمانده عهد و عهدی . . . نیمه . . . باری می آتی بری گوید بیدارده بیدارده

صداه قرمزده خرابی شود . . . برافشا . . . باماند ، زاننا شد اند روزگار

ایله نیمه ایدویی بنویسد فرموده بندهم

اگر به آرزو نمیداریم ، رفته بودیم عهدی بیدوی . . . خون بیامام

پروا نمودی بوی بر ، از روده مردم ، نیمه فد . . . بولا ایمن

هر زمانه ، نوبه ایلی اولون او غنیمت . . . فد بیان با فداشده

بیکار . . . نیند ، آبی ای به فرود . . .

بیدارده آره رده . . . محاوره و . . . زنده

ببیند بریمی نوز می هاست بولدم . . . بیدارده

فایده نصیحت گفت ایله یار . . . بیدارده

اوغ مالده . . . بیدارده

بمستوبه راه رفته، باران آلوده بود، عزیزم ایستادم ممالک درم فسونی،
 خسته بودم، خوشه های درم، دشمنان، با آنز فلفله غنوقه،
 با آنز فلفله، فوقیورم، با آنز فلفله، فوقیورم،

بیت جهل ما درم، بیقرزده، بوزو نوبینه عجم رضا
 اشتغال و اشتغال، بوزو نوبینه عجم رضا
 "بیت بیستی و نوبینه عجم رضا"

تظار که تو درم و نوبینه عجم رضا
 آمل و نوبینه عجم رضا، بوزو نوبینه عجم رضا
 فلفله عجم رضا، بوزو نوبینه عجم رضا

بهدر که تو درم، بوزو نوبینه عجم رضا
 آمل و نوبینه عجم رضا، بوزو نوبینه عجم رضا

بوزو نوبینه عجم رضا، بوزو نوبینه عجم رضا
 بوزو نوبینه عجم رضا، بوزو نوبینه عجم رضا
 بوزو نوبینه عجم رضا، بوزو نوبینه عجم رضا

کسوزیم بگویند بجزده و بعضی نقد فتنه میزنیم . جوایزه هم اولم اینم .
 و او جایزه پرور تو زدن بطا ، رهایی بخ باشد که فایده ای از ایندی
 همیشه فایده عهد ، مضای . بر طرفدار ، نسیب ، نسیب فایده ایست .
 خورده و وقت از ریای بود و عهدت طبع ، آیدم
 نسیب همی به نسیب مفیدم آیدم اینم فویغیم بر فایده مکتب - مکتب
 ز به بداره نرم ای باقر غور و قدری مراد ای دور کرد ، اقسام ساره ای
 او کتوره قبلی اولم بداره آنی مکتب بر همین غور و ایضا نسیب هائز
 بگویم . اولم راره الفقه صوفی . ایضا بداره اولم کتونه
 بیستم بارم سارا و عری ایله فوئونه باشا اولم . او کتونه بگویم
 صدارم ، و رهایی بدارم آیدم . بوقفده مخصوص بر کتونه ایله
 نسیب ایندی مکتب ، کتونه غنی صلی مکتبیه او باندیر .
 بجه نسیب ، بخ آیدم بگویم بر قدری کتونه بگویم آیدم .
 و آیدم بگویم بداره آیدم و بداره بگویم و بداره بگویم
 بانه نظرم بداره نوازنده غرض ایتم . بداره بگویم ،
 بداره آیدم آیدم حاله ای حقیقه بداره .
 صنفونه و خودری مکتبیه بداره بگویم و بداره بگویم
 مکتبیه بگویم بدارم اولم بداره بگویم .

بر خضرتی که باره منوچه خوابدار . طبعه خیره اول حول در صوره بر
 بیستاده خرد ایچور . ارتعابیم بیساک ایکنه یو بیله بریندک هو صفره
 نقد نینجه همی منی سز و سوزده نول ! بوزده ایچون او مصارف اولکم اولون
 هو صفره ، بانه کوزاریم نه سوه منی آکم ده یه زورانه اولور .
 منی نه بو ویزه تی رینه ایچوقه بیدرده ، و صحنه نغز انبذانه ده
 دولوبور ، که یول برکت یی ال آیه نه نال انک از لاله بعله فقیرده
 بیضا فدیله جامع صغیر ، اوله عارفا دوله ، قانقارم . فقط صده دمه او
 واطه بر رفقه اولک
 حوتوه نام لور . اوله فقره آیدیم .
 های ، بر رفقه نده ناسیم ، کوز نیمی قطره ، حاشیه ایچیم .
 بایبیمیم ، یا ایچوقه دوشیم .
 عقاده ، قدمده اولیا شیدک یاریم .
 منی بیدرده هو اولور . طایفه فضله ، بیدرده بایبیم .
 بایبیم بر افق ، بر علم کورینه ایله .
 بیدرده رفهر ایچوقه قدر ، فقیریم ایچیم .
 حاشیه ، که بکای بیدرده - قانتک " ایچوقه " سیه ...
 غزای قاندری . [غمگنده در باره حاشیه]
 و الفیدر ، علی ایچوقه بایبیم . " ایچوقه " دبه یاد ایچور
 ایله ، حیران ...

ان زیاده سوختن ، میخیزد این سوختن ... با آنکه نقد ...
 با آنکه نفس سوختن ، چونکه او وقت دشمنه و فیه بولورم ؛
 نه ... بدست رضا ... ماضی ! آنچه بودند ...
 ای سده ای سده که ، این فقه

دولتیم کربه نایب ...
 هر روزم حدنا واقعه ،
 کند برمانه نکر ...

این سوختن ، ماضی ...
 و چون شدی احوالیم ، منکره و یاد را بویوم ؛
 چه اولورم ، و چون شدی احوالیم ، منکره و یاد را بویوم ؛
 فقط بویوم ، که بآن روشد قیلا قیلا ...
 آه بوده ، این فقه بر مانه نوعی ، بوده ...
 این سوختن ، بوده آنزده کی وقت بر ...
 کوه سرب ...

دلم نماید چشم کربه ...
 ما اینچنین این یادگار ...

چون ...
 که ایبه آنه بقایم ، راست ...
 دلم کلوه هست ، افرقت ...
 دو چشم کر ، مال جویا ...

اینکه مفوی مانده بود ... این بود بونج بر شاه سوزاری طویل و او نه ...

بجده عمده صورت گذاری آنگاه ... باله زنده مکتوبه ... متنا ...

بازی باز موه خفون به نفس اولدم ... اولدیج اولطازیه آیره ، رفایه هفت زده بر اولون

طوسه ده سلیم که ز اولدی ... ایچیم زمانه ... اوده یوسنی

ماتنجه کوندری ... بوازه کوه ... بعدی کوه لر عادتا قویورم ؟

کدی ... بدیمش رضا ... عجمان قسیمه کون کوندر بر صفاک آتیه کیم بیدر !

اولتره بر بخت وارکه ، عجمان قسیمه کون کوندر بر صفاک آتیه کیم بیدر !

بر ابراهیم بر ارفدیه ایلی ، باجده وغایور ایلی

همه نص ارفدیه ... عجمان قسیمه کون کوندر بر صفاک آتیه کیم بیدر !

هو وغایور ... عجمان قسیمه کون کوندر بر صفاک آتیه کیم بیدر !

اون ، او ما می بینم اکنون ده ها زیاده ... به زیاده نماند اولیوم
 باخته ، بر بالای بیله اولی ، نه همدان در کنار بر عریف ایتمه ... زیرا قلنده
 او فغانی ، بوفدینر بر آاره نامه اولی غیر همدان ، تبیبه سز در برود
 بوده بول بر مراد منقاد ... صفون فلیفه نشکر اشوف ؟
 کور و میشا رضا ، کجمن ایندیتم بو کجده کیم میوم ... آی طوعه آرزو
 ایتمو بر آکده آرزو میوم
 به سوزا بطاصوره ، جوابیدن عجزم

از کجمن آره عوه کون فلیفه کللمه فدر قلنده اولیوم ...
 در او دلایه فخرم کلید ، فخرم کلید ... طویله ، بلده
 او ... نماند ... ایتمه ، تم اوده نی سوز ... فخرم کلید ...
 فقط ، همدان ، تم باخته بی بر وفور سوزی ... بر منجه بر آه
 زی بیله اولیون مانند برک اولان یا کجده در ... کور ، تم با ...
 فو نیم میوم ، بو صباک مقصدیم ، ایتمه همدان زواله و پیامک نکال اولان
 بو فخره دن فو نیم میوم رضا ایتمه ، تم کجده فو نیم
 بو بوزون تبیبه ایلم اولدی به دریندر ... اولوده میوم ، اولون
 تبیبه ایتمه زیاده ، عذیب اولیوم ... بر عتد اولی قلنده

بوقدر نبات ، شایسته هیز اولی فی قدره سزاوارمخت ، باد فی رقتور !
 اوبده نظمه ایروم ، که بهجت بکون ایبرک ، بوآنه قدر بعا عهد و تقدیم
 انندی بوقدر ، جفا فی کسنازیه و علی اولونه صغیم و طایر لکده (او جرمغ زبانه سنان)
 بیینه صایر صغیم !
 و انفا ، که بهجت اینه بر زمان طای صغونه ، بیول بر حیده صغیفی الاری
 کندی لایم نمان ایبرمه ، بیته عهد ... بلکه ده ... در ایده عهد !
 اول ! بهجت بر طایر ایجه ...

رضا ، لکوره ججه ، بها مانغیا ...
 ایچده مانغیا ...
 بطا مانغیا ...
 ایچده بینه بولیم ...

و ایجه قلم ...
 اوغیر کادورک ...
 نیلوانت ...
 صده ، بلکه ، بر خوده کوملک انفعالونه ، اوغده صفوی بریلیم اوغراد !
 ۹۹۶ قوی زه ده ؟ الای عیان ؟
 بوند زنده بر ...
 فی طمانه اویسده (الطک) !

تغویط صلیح و ایسه ای

TDV İSAM
Kütüphanesi Arşivi
No 8101595.1

بختی ز سباه ایسه نه بیلم
عالمه قاشی مال عالم

بوقدر نماندی جوته توریم رضا ، بوندره جو مقفله « ره حیایمه ..
اوع دره نزلک ماخیم ، بجه ایچی قالدی . به بوکاره مخونج ، قشتم
آه ، فقط ..

بوقدر بند ، تانده تفت مایینه عیوضی مانتد عفت ز قدر
ریجه انتف می بدست ، بی تفت
آه ، اولور اوزم کونج و اتم

خوبه ، ایسه ، خند ..

بایدن باغاصار ، غلک بر نون او طریغای ارعا
و اطهر کسی بیله . هنی بو زمانه
ایکون بختیله اوزورده اوزاریخه مندره کرده
آه ، ایسه ، ایسه ، ایسه ..

اربعیم نازک بیجولی .
صومعه
ماتونه نازک
نیلدنی

مضایه

TDV İSAM
Kütüphanesi Arşivi
No 276/233.2

صفحه پنجم

۵۰ مای ۵۰۸

اوطم حضرت

رضایا!

فردی که خوانده اولاده در حق پریشانی مانتی باغچه و طبعی سنگ مخفی بر فرجه بدیم عزیز بر خدایتان
مخبر بر خدایتان نوارد آنچه سویی بر خدایتان بهاد و برده و عهد جمله و خلی برده هفته بیست و نه تا نهم
اینه مدتی که بنه با مقدمه استخوان ایروم . . .
دفعه اولی که . . .
از زنده اوطم که خدایتان خدایتان اولاد . . .
تبی جمله بدیم ، خدایتان خدایتان بر خدایتان . . .
اولی که اوقد مخفی اولوم . . .
بر خدایتان خدایتان مانتی که ادره باغچه بر خدایتان اوطم که خدایتان . . .
افعی که خدایتان اولاد اوطم که خدایتان حقیقه بی باک خدایتان . . .
اقدم مانتی بر خدایتان خدایتان اوطم که خدایتان . . .
خدا بدیم ، اینه خدایتان اوطم که خدایتان . . .
بار آنچه اولاد مانتی خدایتان . . .
بوسه مانتی مانتی ، در حق خدایتان خدایتان . . .
بر خدایتان خدایتان . . .
بوسه بوسه خدایتان ، خدایتان خدایتان . . .

TDV ISAM
Kütüphanesi Arşivi
No RT8/1932

و یا آن بول بر بند لاندن ، بر وقت ندیده خبر دار هم میوم . باجند ، بی بویخنده بولیدیم
 کردیم ، خیای عذاب قدرند برید شفقت فقط قیوم قدر . بیقرارم و ایداره بر عدت
 لذت خوردی یعنی خوردن و مجتبی هادی از آن ایدرم ای . حنده دینم ایدم شفقت ،
 بر تانک نایب کوی ایدم زوالی بی تبار . او روزی از خطایم بگونه بود اولادی .
 سزا ایدم زیاده دیکه الله ایچی همادیک او قدرند آهینی بویخنده ، چند لایستی بینه ،
 حسد ایدم . هیزت ! ایدم ظه ایدم کوه ، باجند بی اوندی فقط نای بیوم

به اونی اوندیم یا ؟ بوردیم بگونه با قدر !
 رضا ، بقا مانده بودند تا که باجند بی منده آرقنی کسجه اولد قدر ندیده هم نوزدم ،
 ایندم ، بیخنده : نشی آهلیتم ؟ ایدم اوقد . حندی ایداره بدل حنده تا بویخنده
 به امانی آبی اولد . بیدم برده اوبی بر آهلیتم کچی ایدم حله قدر . کز حنده قوت
 کوره میوم . حنده دره آتیه انقا ایجده یا نقدیدار ایدم او حروفه اسفند
 اوت نوزدم ، بیخنده : بیخنده اوقد بودیم بر اینی روح

بچه درها قویید .
 وفاز لود انصار ایدم مغرب اولیم . بویخنده وقتده به یانک خطه من ان
 صافیان بر معنی اشغال ایدم نهما ندیده نسلیان ایدیم ؛ بو طقام فقط ایدم زنده
 بروقه افی همم ؛ تخمی ایدم !!
 ابواه ! قدم اوقد . بریشته که ند بار لایستی کدم بی ایدم ؛ بیخنده

یا بیوم ؛ بوکا بیبار زحمت و افتراق ؛ بوقد . اعتمادی اولم کون !
 آه رضا ؛ سنی نقد . اولدم !

نورانی در وقت خلعت
و این؟

حالم به زینت دریا فزاید
اولم دوچار بودم ز غم محنت
بار - دیدم - تو زنی هبتم اویندی
بیا با بوقی در روی محنت؟
تو عیب ، نقی مطامه ، هبتم با
بوقی هبتم جلانه روی محنت؟
برگه جلد ده آورده ای تو چشم جان
اولم روی مرتبانی : اولم روی مرتبانی

TDV İSAM
Kütüphanesi Arşivi
No 878/1952

هینا ، دینو ! بولدو بر آواره طوقم
حالم طوقم زنی کوهه ، هبتم اویندی

آرم : ز غم و دست

رضا ، اسات ما الله ، قائده ، نائده قائده بر طبعه ، رفیق براده
منبع اولم بقدر نیدیم ؟ سنک مانوبد بقدر ما نوبد آیدیم لذق ذوقی ، بشق
او مانوبد بظا بر نوبد هرت ، بر سوزده افتاده تی بد
هو بر سوزده بولیم . روح ، ان زیاده فتنه و موقظ اولم بقدر بر آهنگ طبعی و سنک
نا بیدارید . مانوبدتی او خودی ما خینک اوین حاشی اولم مطلق
سوزارنده بولیم . او حاشی ، ته شدی مقدره من ، بیانه نظامتک بر سوزده
نی زیارت ایدیم .

بند بر روی پاکه و نوحه رخساره بقدر از قیامت ...
 بدین بجا و مغانی کجده مقدسی خدای ایجا ...
 تو زخم رضا! بعضی بیکر کوی کوی او طعم جلید، اگر آید و اینم بفرود آید ...
 ابدی تقاضای ریاض . ایته اوز خانه کور دمی، سوید دمی، روشنی خندان ...
 محتاج اولیده شده کور دمی، نقد حقیقه و لطف اولور دمی؟! بوزانک مرغان ...
 یک بار لاف اولور! او کادنه زمین نور یغور مبدی دینانک بر نوازده شکر تیری همد ...
 الواح طبیعت ان کور ان توان یارم لاف ...
 فغانه تیرک لطفده بی باقیه!

ظلم تیری برده قلمم خور
 باد صفت ای بی طایف!
 مطرف اولورده نجوم انظار

عالمه نیک آرزو سبای
 بعضی او نجوم کجده ایی - ویا تنز اما قیه طومار!
 هدیه کله سنی او نومسده لقای

TDV İSAM
 Kütüphanesi Arşivi
 No ۵۶۵/۲۹۳,۲

کوردیم صانعه اعلام به!
 اوت اعلام هیزه کوزیشی بوزار و و مدنیو آتربا به زیاده نوازده نظر
 اولدیم بر رقیبه نازاتم بر حرم هیانم ره طوفی آتینی هیاخد . او بی
 ره حه زیارت ایجه ظاهر به بوقدرده ایته دن ایره مردم!!

شبهه فراتر اندرند قرائه کیم بر ، با نسب زاهد . سادہ بر افتد خطا کیم ایله زینده
 بر نام طارخ برون بدیدرجهجا قرائه کیم برم وقوع یول . قرائه کیم بر ، بریدرجهجا
 قای فقط حدسز فوایدی بی مقید فقط مقید . برستونی هاندر .
 بیله نظاری ؛ هامله ، استقباله بیله مؤتلف بدیتیم فرغ ، بیله موسم ؛
 هامله ، او عابده معانی ؛ ان کوه بر روزیه بیله بر روزیم تجسیم بیله عیله نعلن سو

سوزینه بافه ؛
 موسم بیله به شبانی
 ویریم جلی نورده ایا
 دوسه نازده زلف زبانی
 تورنور یارون خیارلقا
 بیتهجلی اخلاجمده
 بوزم نور هشتی سوز
 صابدم بر یوق زبانه
 لولانور قله خرابده ؛

زردن

تفاه جیدرجهجا و لطف اولان بندر ضیف فقط رویدر . خیارجه بیخ امید
 آق مه نظیره کیم یاربر ؛ سادده ، بقدر بقدر میندرم فرخ و فرخ
 کوزیری قدر ولای اولان بو خیالبر ، بیله قضایی کیم کولله ایله بیخ آره عده
 تنگاف هشتی کورربر ؛ کورر کورر اوندردر هجمک ایلم ؛

نی زیارت ایلم

عاویذ مرفعی صیبه استنود آفرنده فیضان اولاد سمانک بیخنده فوزانده سزه
 رازی درویش خوانده صوریم؛ هیز، نه زنی برکت و ذوقی هم جویا آلام شود آه
 بوسه بخیزد غاصه امده اولینم دوشید و فخر تقدیم بر مشیت نام این
 اوکت - نیم بکوه یک طبقه روز طارک اغیار بیخنده، های مقلدانه
 بولند بقد - نیم بکوه یک طبقه، ایته او سونک بیخنده...
 قول قدرم قدر اتصال ایندی خفیف بر نشانی، ایته او سونک بیخنده...
 رضا، بویر بکولرم محو. نظرده یاتز متنت و او مقلده آه شک «بوشکر»
 بی خیزان باد ماضی بو آغلام. نظرمده یاتز متنت او دوشانک ویا مطهره قونف
 نایبی به اینظر زیارت «دیه نوصیف اینک ایندیقلک او دوشانک ویا مطهره قونف»
 فیضان قارک؛ هر طرف ظلمت تیره بیخنده یاتز او دوشانک ویا مطهره قونف!!

مردوسه تاثر اوله افطال

آشامی قیتی، رضای؟

ایدر بقا کونف قایم افطال:

ماضی، اوردوه صفای

تویا، که خاره قایموازها

ایدر بی خنده... آشنای!

رضا؛ عفوایت، قصدمه باقم، حقیقه قدرم یک بریت به هالده بولینور:

نه باز یغنی بیجان رقصی آغلامورم، آغلامورده نه باز یغوم

معهه ایته که ، بآزده کند کند بوهتی خبایدن نی بیله نینه اولونه خج ضبات
ولیمینه شیره فداه اوله ، بآزده بولمجه بیاییم . ذاتا معه بری کینه قیوم ،
صباحه بلاء شوکتی حاطه ره ایوب اولوم .

ای مانی هر ره بجا لکمه اولوبه - اولوم نه باوه هر لکمه ایله بید -
دونه ره خیارن لکمه اولوم مقام - مانی اونونجه شی ای بار و صفا -

زیاده ایوم قشورله ، هاتای غوطه - آریانه صلوم خجستی ننداره بید - ازها -
اصول قیله ، توکلی برضوه نثار - ایتم کتید - نهاطوم بر نیج اید -
برتی بوختله هان اگاه محمد - هوشی نی شوم قیایو - بونده همدار -

برخیز بولمجه قیایه تعریف بولما - ننداره ایوم سوبلیم سوزله نایها -
هدیه نینم همدی تصورن عمده - همدت ایله پایانه ویرم همدت ننداره -
برطفه حرم طور جعفر نینان - برطفه آتکده عیانه - جم نرها -
بوقه شده که بوی برتایه بجهتد - فردا نه خاترقا کجه بونده نه نانا -

توز
تکر اولونه
سطح خجست
کونجیورنای

یه اولومده

صبح عجب

رضا : صبا صبا ایته بولمجه بناقدیه قاقدم ، بیجوده افکارم نزلیم ایله ضابطه
تذوق و بزم اولورم همی ایته قدری تاثرک و فرق ، بناغم کبر و نصدده م

بنی بر خیم زمانه تنگای نیمه اول فرزندش نیم و قده اولیوم عدم . سدی قاتلها . ایلیک
 اینجی بو قاتوبه برگره کوز دده فرمود اولدی . باز زفر بیک ، نیم کندی بازیم یعنی کندی فرام
 اولدیفته زردم فالقدم . شک ایچومه رضا ، شک ایچومه ، ب و ف اولوه نهو .
 ایتمیش ؟! مآغب کوزیم بتمیش ؟! غیبه کللی ! اوت کدی اقلایم که اقام
 فرام حقیقه یک باقم هالده ایسه . اوقده باقم که بو باقم یعنی کدی به بیله
 تفهیده عینا قیلیم ! بنده بولدی یعنی دستورین قصورم باخاز ، بی عفوایدیرم !

مآغبه برده اوقولورم ، صمانه ده ، او آخو . مصلحتی شکارده توفعه بقاک خازنه
 نفس مطایبتمش ؟ ایی کوزی اولمک وایسه ؟ نه کوزی ! (توفعه) نام محرمی ده
 شویسه ها قلم نفسه اولدی ؛ اوزانه نقدی ایلم . ایشیه قوت حقیقه ک
 تقدیر ایستاریدیم . معجب قلوب ، سه سرناغ مقومشک ! بیوتک
 فونو شیمی دوشدن بولدیفته محفوه اولدم . البته آتارده شک
 رضا ! او دوشندگده برسی اولان (بهودت) که نه آتیشه قدره
 فینای آکلایر . او طبیعی اوده ، شک قدرتی بیله !
 برهوسه اولینی کندی آتارنده استدلال اولغور ، تکرایت ، که اوندوار در
 کوزی ، هسی کوزی ، دوشندگده وار اول ! . بوزاره الری عقیده صبر دوست
 بابیه ، رضا بابیه ! بی هیچ دوشونوبیرم ؟ بوزاری دیکله خود برآدم بیله بوی . به کوزون
 رکی بوزنه باقیده صبر بانا ، آه بده اوزاره اولر ایلم . جبا هئنده قاتلوه رکی
 هیننده محروم !

بناز دینه نقد - استفاده در این خدمت ؟ اوزاره بونفده ایدیه حکم مادی و معنوی
ترقی بوده آن ندرده مقید بقدر این موعوم ؛ ادر از آن فوسه بی اوز کوزر ؛
چنانچه بوزنه صمیمی اولان مفاوضه تیویات و طرفه سوره که ؛ به رضا بونفده
در خدمت اولان علوتیه نقاب بوطورم ، اوز بیخ بچونده بر فاندک زیاده سوره ؛

رضا ؛ نوقه قلمشیک بی بظا غیب بر اولک صوریورک . آه به بوزاره بونفده
نقد بوزوم طه ایدیه بوزک ؟ اوز بیخ بچونده آسوده اولدیفنی باز دلفک آغوشه مودنه
آنمونه اینه فریم صلی بوزک ؟ بونم اظه می که بظا یایم صغیم بر تقابنده بونفده بوزک ؟
بچونده بوز بوز بوزنه شکاندم اوقده - بوزنه اولدی آه اینه لاهار زیاده باز بوز اوز بوزوم
بوز شکاندم هینن رنده بوزنی اولوسن کومره و بچونده نقد - نوقه بونفده اولدیفنی
النه اقلاندر . هیم نوقه بیاد وانه مالک اولوم اوز ؛ نوزک بانزده قوشی زرمیم ؟
موصاف کوزده باز خدمت یا ؛ نوزک بانزده صبر ایدیه حکم . آرضای فاریم اندر ندرده
بناز بوز کوزک ، اولویجه قوزک ادر بوزنی ضمیمه ، نوقه بوز اشتیاق بوز نوزک صلی بوز
بوز نوزده کوزر و نوزک بوزک اوز بوزک عادت بوز نوزک کوزوم ؟
بنم یادم رعایت باز دلفک مقصود بوز بونفده نوزک بوز کوزن سوزری
به طوفیه طوفیم بنم بچونده سوبانه فرجه ایدیه حکم صاده به نوقه بوز کوزوم .
ان کوزک به آنا بختای بوز بوز بوزک اتقات بوز بونفده بوز بوز کوزر و نوقه
فضله بوز ایدیم . در کوزده بوز فاندک اولان بوز اشتیاق بی بچونده ایدیه ؛

TDV İSAM
Kütüphanesi Arşivi
No R 78 / 193.2

بینه به هفتاد نیک آوی تو بماند نظر هم به اثار و فایا تو نوره صدم : نیک بویون
 سوزن با آنکه عجزی تو نوبت . نیک اوله که دستخورد ، علوی استفادین ،
 نه با نفاق صفتینده و نوره عجبی بر خسته لغند . بونیک مقصدا میفند .
 بیدر صفت ؟ بعضی فقط به اندر که در متبده آینه بویام افکاره والا ایدش .
 اوقند ، بزدهی به خدیه نسی منلی اید و زدی . بقاد المزدده قور تا صوبه محومه
 باه قاریتو تقضایند بر نونه ، باه او دو نطقه در اناجه آرقنه قهاردن
 فقط به بزم تقضایند قونیکه هم مردن . در خانه ، پیچوده ، بهامده
 تقضایند و او صوبه بریم دست یقین بویینه با قی صفی ، لغدی صوبه مقامی عادت
 اید برون ! بعضی یک زیاده نسی اینتر ایدند فنا رصون در بیا اینکاده نسی
 قوه - قونیدیم ، نردیم ؟ مقدر هم مردن . او وقت نیک توکل
 هکله بر صوبه خنورده . مایه آقا صوبه مایه هبینه او نظر با قیله نسی
 نیک بویون اهل کلام او بولده بقانده بویورده . مایه فطرت ، هکله نیک آقا صوبه صفی
 بون بر عاونده کسبه کلامه نیک او استفاد احمده هاندانده هکله عجز بر کسبه کویورده
 آه ، بوعلم نوز ایدی ؟ شیده او مانده تا تران مقصود کلام بر تقدر و لوی
 کا تجلی اید بویورده بونده محفوه اول ، قشای اوله نسی بویورده ، محفوه اوله نسی
 ایسوم !! رضا ، برادری تویم اینکده ای هکله نسی قلمی
 قشای ایدی . کسبه ، بویورده ، عقیف عیوض صفت قردان اوله بر صوفت
 محدود ، مدد نطقه کوز در هکله اخترا اید صوبه ملاطفه نسی شیده صوبه کسبه

تألف ایچور . فقط بویغ اناسیه بویه ^{مجموعه} ؟ عجبشده . اونوز برهنه
 بوئنده . به نامی السنه شاره واهنده دولته « قوع » بهنایه بودسه
 عته بر دو اوطا مشیدی . هنی فرانسه ^{یا تتر} اوشی المانده قاید . عصبیه بویه کندورنده
 بوی برکنده بونامه الجباه انونه صدایر فلانده وعه بویه میاید . (قوع)
 اهود تداویسی بر حوه رمضان شفا یاب اوله دار فخته سونای افریه اوزوه
 مقادیر ، بندر یازمور عدی ؟ هنی بود قوع ، بوکتی تقدیرا بزم دولتی
 بزگی برون بر نشانه ط مشیدی ؟ ای ، بو اهود تداوی بو قدر کوروشده اوزرند
 هاید برده بجهولیده بید ؟ جمله مدنی صا صا اوقده . یابفاره لر بوئنه می نمیه ؟
 نظیه نم که اوله اولوم ؟ بو اهود تداوی بوئنده ، فقط بیهه هتاد اوف
 کندو شاره تقدیر عله بقیه حوزن فخته استمدار . دوقور قوعان تقی
 فتنیه طیده بوئندیلان خله اگر شنده عفاک فتنه ایچور . قورائیک المانییه
 هنی آرا جاب ایچور - دینار اوبر او جهاب اوبقاه کوند .
 آرماتنه سنده برارکت ؛ ایچور بونده استفادیه هتاد . هم قورائیک
 هبتانی قورایار و هم کوریک ؛ کوریک اناسیه حوه شه اوکده تر !!
 مصارف اهل بویه زوم کویله باره ایچور بوند . سه مار اندک نهدده طیرغی
 انونه بویه فتنه هتاد . قورائیک هبتانی قورائیک غوم ایچور
 کی برار دن ولعه فرضا اولویکی دیو غلطه نم .
 رضا ؛ قورائیکه اوقده ایچور ایچور کده ایچور فاکه آطوبیک ؟

TDV İSAM
Kütüphanesi Arşivi
No 278/1982

به فرشته فرانی اولاد به جو خفد بنه اولاد این فرمی کم؟ نقدیم لایقید کم!

و هورم اولاد هفتاد و نه بنیم . روقورک ، بیدک ، کوروم ، ساریدر و هم اریند
انتا شنده لوبه برتی یوقدر و او طازره ! هیتد فید ، دمبرد - اهلیمور میدر -
عضدته ، نام برخته ! رانی ده بولکه فاک ... هیند شی سوزدیکومه ازدره !
سارک ، موید خونه بر مزنده - صحت بره ایندم - هینمه . یونک - شای نرم بو - اده تا
فلو غرافینا سود براری اولاد ، آبیسه عید مزنده ! بیدری بر فیدر اوجید
پارچه بوکده بانسورک و هم ؟ عجا به اولاد بویند هاید و هم نوقت کوز بانسورک
بصلان بید عالم ؟

نده بونف بر یک ده کوندوم ، ارفنده قلموم برتی بار عده ری
سند خوزی برینه کتوم اوله کوم بر تباروم . صلابت آلمانا ، نیم افطاری مش
کلیان خونه نهو کده کندی . بوندده شته هممه دونه کجی بر یک ده هینانیم
بار به بویند کیم چه ، سجیده آلودانی بارینه قدر بشیره یله هان و عداندی .
اینا کوم اما بشیرک نده کوندیم . بری طوس و بریلو . هینقتا
کاه هفت عینده نیم کجوه اغلی کندی اصالت قبیله کوندر . طوی هینقتا
تیز یوزجو بر جو خفد . عیاضه کندی اربیان ابادره استفاک ایدیوممه . اربیان
انسان خلقت هورنی و جهال - او طازره فاند ها بهلا ویر .

اولی قاتولیدید شکی قاتولیدی مفید اییدر همه آزارنی یون رفوقه کویوروم . طوی ،
 کرن صورده افاده و کرن اصلاح شایه مخونه بر عینه ترنه ایمنه ! و اییدر .
 اولاد ریده خظرقوی ؛ به شکی اولاد فواد کوی بیله ایمنه بر فوادینده ده طوقی
 بر عیندهم موقوف . ضعیف ریشی خرابنه اولاد معالی نیبه اولدوم . محتاج نظام اولون
 بر جوجفده معام اولی مطایب کویورومی ؟ بونقلیفنی ابتدکاره و قه ابتد باره غریب
 کلاری فقط حصاره ده روشندم که بونقلوبنی قبول اییدریم البته علم کوره
 و فکک ابدآبادی دیر اولان بو جوجفده ریشی اولره قه موفده اولدوم بویله
 رضا ، بنده نهی بر عینده قه ایمنه
 بنیم ایوبه بر مدار افتاد . . .
 بونقلیفنی البته بوشینه آفلا . . .
 نیچور بقایور . اصلاحه بونکله ان یون اییدرین یله قطفیننده عینه
 قاک قدر شوشه بر مدار ! شکی قاتولیدید موقع حوزت من اییدر ماره کلایفنی
 بونقلیفنده اییدر بینه یون ! ازجه طایفان صهی میر هولان : بیا
 وسطا بی زکی کلایفنا و سانا صورتی بایبور . بعضی بو طرز کوی
 قوه رضاداره کوی بیهضرت بونک : بیا ، صورتی اولان بیهضرت انتران
 حصار اییدر . هادی بقم ، ایفلا برنجن قاشنی ؛
 به بی قشقم بر خط حصره افتاد اییدم . زخم فک شوره اولان ککلی زنی نهی
 کویله اییدر بایبور بایبور . دیکر زنی م زوقه اییدر نایب کلایورم :

طوره بونده قدم ایچمجه نجه کللی - عجد - ایچمه ننده کجه ایدورسا
 رضا، عارقم بو عوصمه ننده مختار قانند . آت بو عجد طوره باز دینن تمی هفتله
 آلیعه برتی ایه بار سه اوکا اصلطه راز بران دسی ور . بود برتی (نجره)
 او زینه بنا ایدورن ده طوره عینیته، دندی کلور . طوره بقا عجدی حوره
 سورتان یازیور . فقط بو عجد برار هوشنک انجه نکللی اعتراف ایدور .
 آت ایزه ایلن، به آت زما اچیده اوذ بر اناسیه کاسی یاه یلورسا
 اوکا نجه دور، عاده اولور، اوله یازدی بر . نهنف تمی بر دم قاید ایتد
 کوریک آت، جوف برده عتده طوره عیدره نظایه ایوم ارکه کدوسن بر
 عجدی، نهم ایله عقیق ایتیقک زغانه اوف بر یک به تعریف
 ایدورسا . آت سه طراید ایل او سه هیا به نجه کلور یلورسا .
 او طلب سنده . نده وقتله بر عجد دینه برتی دکلام . انجه ورم سنک تمی
 وفاتنای ارقدنک فیوضات عینیه بریدیم اولدم بونقه بارینه عجز بر حوققه
 جابدم رضا بو آتک عجدی نهنف انهل و عجد ایل سه
 نجه برتی دکلام . علم انسانیه، سنک زبیه قله نهنف خواه، نجب بر اعصار ده قانند
 اولور .
 رضا، سنک منکوم زکده ایلدق بر رفتن یاییم رحلی اوکا خیر بوم
 سنک - الله رحمت ایلدکوه - معاود خفته سنه درج ایتیقک بعینه یازدی

وار ، وقتی بجهت نودمده ایدی . بر تویش بنظیره باز دلفان و مابعدینی ده
 نودمده قنی و عدایه لفاق منطوقی زانی و خدایتی اوزیره عم . نزلتم انقش -
 هیج فوسیه یا اهد تو باره یک ذوقی کندی ؛
 ایدیم

صوتله ابواه شادوفر ، صلا
 اونمز اولطیه عهده ، بیلا ...
 زده هیزات ، شوقه بیدر ؛
 بر طایحاز خیاردر ، نهیفا ؛
 بو ، هقبه سنان هکای تسبیح
 ایدیم

له طوغانه لاجونه طوغه
 بی عروجی تاثر اید
 آغلاور ، عاقق نقره اید

آغلاور ، بو خرابه زار خفا ؛ [بونه بینه « دلده غم » دینله
 ده خوسه اولطاری ؛]

نی یزار ایدر « تو قلده غم »
 آغلام ه زغانه ... نیویتم
 آغلام آه ؛ بو کورته مانم
 بیلمم نیلنه دور می بط ؛
 بوده ، بنم هله زحمانه ایدیم ؛

بستانای منطوق منی شکران رفته زنده و بختیم ، بختی نه ابتدای و زنده اندری . بونیده
 با نغم کوندر این ک موزون کلام

بایم باه :
 عابیه روح او در عارم
 با قدری خیه کوزرن
 صافند فلک انظار
 موزون و لطیف کوزرن

سنگ او بدم روح است !

دعای
 حصیه معجزه بیدر با بیدر
 ز عام نهادی ایندی بستان کی
 قولانه بیورک . ایندی ، بر بستانای شجری و حده کوزرن قوم صفت
 اندری او بیدریور ، ایندی ، بر مصورده افلاکوه ، بر موی کوزرن کی
 نهاره مقلد کلام . بزای کلامه نظر آید . شکر اجاز هذا بین

یوتک - صا !!

نهاره مقلد کلام . بیاور ، با تا !!
 ها باه ، او فونده مقدم . سنگ کوزه برده هابنا او طوک و ضیق فلهه تعریف
 بیایدینی تقصیر کسجه کوندر دم . او ط بونده مهوری فایده ای صاده ده
 سجی ، انی دانه ها استغاف ایندی دم . طوک کوندر مقدم فقط بیه بولف
 یونیده بزیم مانتها مدینه فتنی هابنا برده حوریه اوزونه بقیوت با دم

بکار مصلحتی اعطای امید اینم چه نوندر عدم . مکنده خبره اوظه بکارون
 بسیده طوک ایلی . شاید نه ویریمه کله کله
 و اورجای کوفه آطیه حیفه یکنده نه آبی نیکله ان آله صیحا صوام !!
 التفسار اولاده قولای ارنه بجه قدیمیش من با !!
 اورمک دلاسه اندی ^{بمفاد آلت اولادین} . ^{بینه} قیاض طوموش اما ، اور طوموش
 طوموش و بهانه بازدم . برآز - طوموش سونی - ^{بینه} حقیقه به قویوا کوز طردک !!
 زانا او قیاضک ایجا باندند . رضا ، حقیقه به قویوا کوز طردک !!
 به بوند ضایحه که هیاخی ارنه بک بارهوا صایبوم ؟ بهذا ، امیدز کسایکند !!
 بره که ورسو که اوجور نوندر عدم ؟
 اینه بزم - ستم بهنا باری و قدیم کوردن اول بکار نوندر عدم . هوسه
 کوزله ایجه اولاد . انجبار اما بوننده نه بهاقیور ؟
 امامه ، تقدیم بقرینه اوظه ؟ ^{هات کوز حریف های} صوامنی بر معلوم
 باورونه بآزغه ، نجابنی ابو طور امامم ؟ ^{نه چهاره طوی طوی برنگ سجاگز}
 فای زهی نه بوقدر نفسی هم مازدم . ^{تندر ایلام !!}
 وار محاشات اینهای ، کوز اولاده بکای ؛ ^{هفته بوقطعه بر یکم دهها هفتادزم}
 شیدک بوندر قیومک اینده کدهجه ^{توصیه بر ایلام} . اوننده نوندر عدم !!
 و برآزرها ایوم اوله رفتاید .

۱۵۹
 حقیقت آنست که بیخود و بیجا
 آینه خنده در بیاورد؟
 همه خندید ، حلقه و زانده معین نبرد ، سماوی آینه خنده و بار خنده
 کندی تو هالده نکل فقط اولیغی از و سناک نبرد ده صلهت باکم فقط
 اوید اجد ایورم که اوده دیکر خنده کنی طافیشو بولر جهنم نکل فقط
 اریبا لاندن دور هم اولاندن دور
 احوال کوندور ایکنده بر در بر خنده بی سینه خنده بولند صبر خنده اینه امضای
 قومی اوزره اولانم شوکتول خوندن باخارن . کله قوه ده کوزل بازه
 خندیدیم . آریو ، آریو کوزم رضایم
 خندیدیم

۱۶۰
 بیخود و بیجا ، رضا طبره در
 بیخود و بیجا او ، نکل طبره خنده
 برده ملتقا مسوده ای ایمره ای
 در صبا ایتم رضا معلوم ناک
 زحی ها ! به ذاتا خنده هم فقط سه ، نیم بجوید صبر اندیش او بوردن
 باکم نده ، صده ری اینه هم سناک اشکی فاکر آطاز اولدی . وظیفه ای
 بنده عمارت هوار نانه صفا بیاید و کند . نگاه ای خنده صک باخندیده صدم
 سوله ملک ایجاب ایده . بیاید هم که به خفته تی بو آدم هم بخندیده صدم
 بیخود ، بیخود (زیر طوبی) - بیایدی باز یار ؟ -
 هکاشم عارنا جهز بی حیا

Older members of the
former committee
(Belmont & the
Nelson)

TDV İSAM
Kütüphanesi Arşivi
No: KT615933

۲۶ خونی ۲۰۸ . اوله مده

کوزم قدرتم :

سند ، بجه و در مبرو اونجی دفعه اوله ده کوزم . دیکه ان حول مئونه و بریمجه هوا به به نایجه اولدنی ده
او وقته یازمه ایتم . شجیره بوغ کوزم بوزم ؛ بوغ اولندن زنی اولمه اوزره ده قون اده بیدرمان
پنجی جواب یازمه ایتمه . طبیی زمانه . صلب بر وجه آریوردم . سقا قاتوب کوزم . مای بر وجه ظهورینه
نعایجه ایله کله هماده ضا سینه بر کوزم . اوت بوغده . ز صابیه بوده بره کدی فقط با اثره بولیمجه و بویجه
کوره جم اولور ایش بی تعیبه یکه سنجال ایتمیش :

سند ، باجه ، طومک ، سحرنی آتلیا زیاده ایتمک وقته هر بیسی معتدیه یکه کورده بوند مقص
و هر بیسه آریوری امام نظر بوندن خطر مده او باند زنی مقدسی بارک فایز اوق مقصه قلاند
اولور . وقفه بوز یازمک ده شوی اولدنی . مقصه کور کوزم معادق آوره هالده ،
نقصی عینه جمده ده بر نظر او همزه برده بر نظر او همزه برده دوشمه
ایتم . تانه ، بر نظر او همزه برده بر نظر او همزه برده دوشمه
موفد اولون . بوراره نه سنجی اوزومه اوزاریه عذا کله راندن . زوایو حجی ! باشی آتلی
تجه ایتمه . هار لکی معالوته هابیهور . شجیره قد . بارجه او خاشده ، ایتمه ایتمه شو کوزم . دیکه
هیتی میدان همواره کلک . بوسابه ده بده . سا علفک محلیات بیله نی بر آن او کورسه اولدم .
نی ایش باش قوی مقصده مقصده اولدنی بیدرمان ؛ سناج اینرا عجز است رحنا !!
سکان لغه نه ؛ « تقریب اده ز بینه دوره فقره ؛ « سوزی دروخ بر عداد که او اجه علاوه
آرزوی دط می ایده صدم . اوت قلنا یکه کوزم . مربوط بولمجه یزنی ، سنا و صناده مربوط ؛
سه اولر ایش اوزیه صلب ده کوزم برشی بولور دیکه ؛ به ، طبیعی بویجه ایتم صدم ؛ کله اوش
او جینی کوزیم زمانه بلا انقار . آغصده او کوزم دو کوزم ، نازیم یازمده سنجال ایتم .
باجنه ، اولدنی عیقل سحر زده اولدنی باکیم بکون او قاید جمده سجده طره کوزیم
ایتمه او اده کوزم سکر . بول رکجه دره ده کوزم . فضا اولان برنی اوزام
خری ، عید ، الزامی ... قاتوبه صلب اولدنی بیدرمان
انتخاب اده کله بر ارقداش و بر سکر

شاید ده اهنه کوریاورس باز بنگار کوندریم
 بیتم دینار کوه قطره که رکورد نه کوندریم .
 او طومر ایچده دایمان اهنه باده جلد و سارنگ
 او طومر کورسک ، دیوار رهسی برینه باده بانه
 اوت ، او طومر بر معدور ، عبارتیم ای بی طومر تقدیرده عبادت .
 بو هاکه سزک رکورد باده

بر « عزیز » مقفده دی . آه ... عزیز است رضا .
 بناختن جنه مقفده سینه نخه نک کنارده بو دره
 آتدیا کور وقتک زند محضیت اولون اکر جده سی ،
 قالد رفیق اهنه کوریم ، دویم دویم سیلایم .
 بیجو زمانه اولدره تقای افکار ایلام .
 آه بولایم رهبر و رهبری اولدره کوندریم .
 ای سه ، ای که آه اشتیاقه ، رو کیم کره تا ندر .
 هوسم صحت فراقده ، کیزد بر نامه کور .

رضا ، فزائشک صحنه معاشه طایفه ایلام ،
 باز ما شدک ! مقفده آتیزه یاد ایدیک (شنای)
 یه کوهون او طومر زده رهبر ایلام .
 رها ایلام رضا ، برادره اهنه بیدر ،
 و کوف افکار بی ده باز ، اهنه عادت هر رهبر
 بر طایفه تاریخی هادی اولون او مقفده مکتوبی
 دفعه او خودم یا ... باعه زه سنه صدم :

ای حرف ایند کوهی بر سوز تاثر !
 بر آه کورسنی ایدر بقا اهنه .
 رویا بجه ابواه ! اوقاش ، اوقاش !
 ره هوسه اوزاری لید بلادی فراقده
 بقدرنی کربانه ره چشم کور
 رضا ، سنی هادی مقفده تریه ایلام . شو :

جاری و برده کره حجازه ماونف !
 بو سحر تاریکی به ایدیک زیبارف .
 رویا بجه آه ! بیجه جلد برده حوزت !
 طومرخی اولم ؟ اهنه صدم صدم !
 کس ، کس ، که آه مقفده سکا آخوهر مودن !
 دوغری اولم ؟ اهنه صدم صدم ! « مرفوعه نواز سه

سایه و لطفه طیبه هدیه خارقه خار...
 و چنانکه و میباید حتی کونان رویای شیرین...
 ان کبریا سزای مفسد... «هی، هی» که آغوشها غوغا بخت...
 هاید که، او قبولون قبلا او آغوش مودت آنکو و بوی عطر سوزن کوبیده باه دو دانه همه صاف عصاره ایله...
 آرزوی صیقلیده صاف... بر هیات پرور کوی بگونه همه کور...
 هم او به برتر... ایند بخت نامه باده افکانه عالم بوقبیده بووار نامه بر خود برستی «سپاه برده»
 آه سنده که بر بستان خار... «قدر خنده نغمه آغلاسه پارس...» ویا «کره دهنه کوه او بود همه...»
 در جبهه آید بوجه هدیه آغوش سوزن کونان...
 ان کوی کوی کوی... دوشونیر...
 خدا: صولیه ایوا! شاد و زلال...
 اوغرا و طبعه عذبه...
 بر طعنه خار... هیفا!

نوده هیزان... شوق قبیده...
 بو یاری او قوبده قنار اولدیجه، برایی راه کون...
 بر خیز... اوغرا قنار یازده جوقه...
 همه ایتمیم نفی بر تازی تصور ایدیم...
 اولنه حقیقه سنده شاد ایدک...
 از عهد تو: اولدم که، سپاه جلیله برده طای، بر خیز کون...
 قید با شاد ایوا شاد اف کونده او قوبونج هلاک...
 کیز بر تفراید رانیه دور مقدمه کیزی آلم جورم...
 ایتمیم صفت بر دور مقدمه... اوت، برتی ایتمیم...
 سوزر فیلدور... برتی کویورم...
 فقط بولوشنه بر طایوس کی دوشانی غیر مظم...
 خنده بر حقیقه ایتمیم خفلا بان بو نقدن...
 هوقتی همه ایتمیم... ایتمیم و دیگر بر قدر...
 زمانه، ایجا باغده کورده مافی عاند بولور...
 نغمه ایوا... بر تجمه عاند هیفا...
 نغمه ایوا... وفای روحی...
 معلوم همه آن شاد... ماخیده که اطوار خنیده...
 هیفا!

بر خیز کون...
 ایتمیم صفت...
 سوزر فیلدور...
 فقط بولوشنه...
 خنده بر حقیقه...
 هوقتی همه ایتمیم...
 زمانه، ایجا باغده...
 نغمه ایوا...
 نغمه ایوا...
 معلوم همه آن شاد...
 هیفا!